



علل کم‌توجهی مفسران مسلمان به تدوین اثر مستقلی در مباحث روش‌شناسی فهم

مفسران مسلمان اثر مستقلی در باب روش‌شناسی فهم قرآن و راه‌های تشخیص خطای مفسران تدوین نکرده‌اند که دین‌شناس بودن، ارادت تمام آنان به نقل و نیز عدم ارتباط بین تولیدات بشری و تولیدات دینی به نحو امروزی، از جمله عوامل این امر بوده است.

مفسران مسلمان اثر مستقلی در باب روش‌شناسی فهم قرآن و راه‌های تشخیص خطای مفسران تدوین نکرده‌اند که دین‌شناس بودن، ارادت تمام آنان به نقل و نیز عدم ارتباط بین تولیدات بشری و تولیدات دینی به نحو امروزی، از جمله عوامل این امر بوده است.

حجت‌الاسلام و المسلمین عبدالکریم بهجت‌پور، مدیر گروه دانشنامه قرآن‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، در گفت‌وگو با خبرگزاری قرآنی ایران (ایکنا)، به بیان سخنانی درباره مباحث هرمنوتیک و تاریخ تفسیرنگاری اسلامی، روش‌های عقلایی و متعارف فهم قرآن، معیارهای تشخیص خطای در تفسیر از منظر مفسران مسلمان و علل عدم تدوین اثر مستقلی در مباحث روش‌شناسی فهم و تشخیص خطای مفسران در دنیای اسلام پرداخت.

وی در بخشی از سخنان خود اظهار کرد: قرآن کتاب جامعی است که در همه حوزه‌های دانشی وارد شده و همه محصول دانش (چه دانش بشری و چه دانش وحیانی)، می‌تواند در خدمت فهم قرآن قرار بگیرد و بسیاری از آیات قرآن با بی‌توجهی به دانش‌های بیرونی تفسیر نشده باقی خواهد ماند. ما در تفسیر از قرآن، حدیث، تاریخ، شهودهای باطنی، علوم تجربی، علوم ابزاری (مانند لغت، ادبیات عرب، علم فقه، علم اصول، منطق) و حتی برخی از مطالب موجود در عهدین و نیز اقوال مفسرین بهره می‌گیریم و این علوم را به استخدام تفسیر قرآن درمی‌آوریم.

حجت‌الاسلام بهجت‌پور در پاسخ به این سؤال که چرا مفسرین مسلمان اثر مستقلی در باب راه‌های تشخیص خطای مفسران تدوین نکرده‌اند؟ گفت: به نظر می‌رسد که چون دانش تفسیر به طور عمده در اختیار مفسران و اسلام‌شناسان بزرگ قرار گرفته است و ارتباط بین تولیدات بشری و تولیدات دینی به نحو امروزی و سؤالاتی که امروزه ما با آنها مواجهیم، آن روز وجود نداشته است، مفسران جز به یک سلسله توضیحاتی که در مقدمات تفاسیر خود بیان می‌کرده‌اند، احتیاجی پیدا نمی‌کردند.

مفسران مسلمان هم خود مجرب و متخصص بودند و هم این‌که منابع آنان منابع وحیانی بود و یا منابع بشری بود که از منابع وحیانی تولید شده بود و در این صورت، امکان انحراف تقلیل پیدا می‌کرد و دغدغه اصلی آنان نبود؛ هرچند از روز نخست هشدارهای مربوط به تفسیر به رأی داده می‌شد.

این محقق و پژوهشگر اضافه کرد: البته زerkشی از حدود قرن هفتم کوشید تا در مباحث علوم قرآنی باب گسترده‌ای را به این مباحث اختصاص دهد؛ همچنین سیوطی در عصر خود (حدود قرن 10 و 11) این مباحث را به طور تقریباً مستقل و گسترده‌تری مطرح کرد، اما حجم نیاز مفسران ما به این هشدارها در این دوره‌ها حجم محدودی بود.

نویسنده کتاب «درآمدی بر اصول تحول فرهنگی (با الهام از نزول تدریجی قرآن)> در تشریح علت این مطلب تصریح کرد: علت آن بوده که کسانی که وارد عرصه تفسیر می‌شدند، اولاً ارادت تمامی به نقل داشتند؛ ثانیاً خود دین‌شناس بودند و معارف دینی برای آنها مسئله مهمی بود و ثالثاً هنگامی که آنان می‌خواستند از تولیدات اجتهادی بهره برند، تولیداتی را در اولویت و دستور کار خود قرار می‌دادند که از دل منابع دینی بلند شده بود.

وی اضافه کرد: آنان هم خود مجرب و متخصص بودند و هم این‌که منابع آنان منابع وحیانی بود و یا منابع بشری بود که از منابع وحیانی تولید شده بود و در این صورت، امکان انحراف تقلیل پیدا می‌کرد و دغدغه اصلی آنان نبود. هر چند از روز نخست هشدارهای مربوط به تفسیر به رأی داده می‌شد و برای توضیح این‌که قرآن نباید تفسیر به رأی بشود، در بین مفسرین و مقدمات تفسیری هشدارهای لازم بیان می‌شد و سنجه‌هایی نیز برای خروج تفسیر مفسر از تفسیر به رأی، ارائه می‌شد.

مدیر گروه دانشنامه قرآن‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ادامه داد: اما در واقع از زمانی که ما به تولیدات صرفاً بشری رسیدیم و در صدد برآمدیم تا این تولیدات را در خدمت فهم قرآن قرار دهیم، هشدارها و نگرانی‌ها بیشتر شد. ما در این دوره است که باید با حزم و احتیاط حرکت می‌کردیم و از همین روی، مفسرین و دانشمندان علوم قرآن ما که به روش‌ها و گرایش‌های تفسیری توجه می‌کردند، تمام تلاش خود را در این قرار دادند که موانع و آسیب‌شناسی لازم را نسبت به فهم قرآن گوشزد کنند.

نویسنده کتاب «تحریف‌ناپذیری قرآن> بیان کرد: در خود قرآن نیز از ابتدا مطرح شده و هشدارهای لازم داده شده که برای

نمونه کسی که دلش زیغ و انحراف داشته باشد (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ) نه مطالب را می فهمد و نه آنها را کماهو حقه منتقل خواهد کرد. اما در این دوره متأخرتر به نظر می رسد که این موضوع مهم‌تر و گسترده‌تر بوده است.